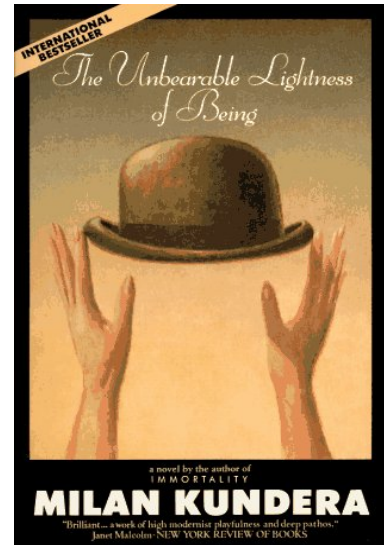
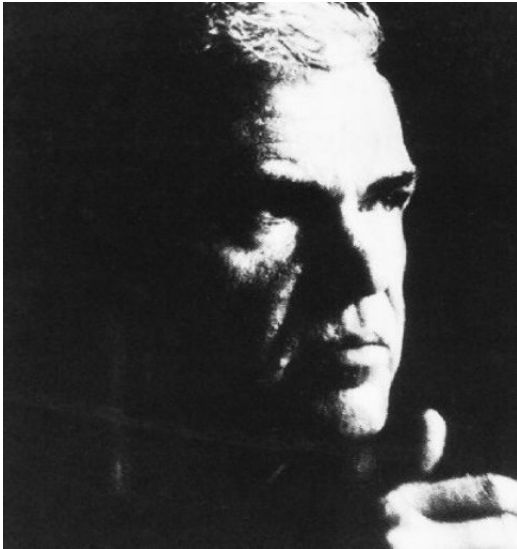


میلان کوندرا



دکتر حسین رجایی – روانپزشک

www.foroghclinic.com

مقدمه

"آگنس کیست؟"

همانطور که حوا از دنده ی آدم درآمد، همانطور که ونوس از امواج زاده شد، آگنس از حرکات آن زن شصت ساله در کنار استخر، که برای نجات غریق دست تکان داد و مشخصات چهره اش دیگر از ذهنم دارد محو می شود، سر برآورد. در آن موقع دلتنگی بزرگ و وصف ناپذیری عارض شد و این دلتنگی باعث زاده شدن زنی شد که من او را آگنس می نامم."

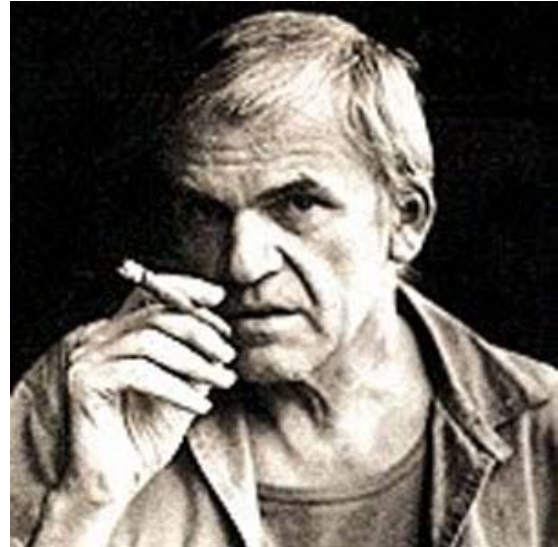
اینها عباراتی بودند از رمان "جاودانگی" میلان کوندرا نویسنده ی جاودانه ی چک که هر بار خواسته ام او را توصیف کنم، گفته ام: فرانتس کافکای طنز!

"شوخی" را در سال اول رزیدنتی ام زمانی خوانده بودم که خودم یک "لودویک" شده بودم و از شباهت های جامعه ی امروزی ام با آنچه بر چکسلواکی گذشته بود، حیرت کرده بودم. پیش از آن دوران "عشق های خنده دار"، "بار هستی"، "خنده و فراموشی" و "کلاه کلمنتیس" هم تکانم داده بودند. تعلیق برایم فرصتی پیش آورده بود که حتی آرزوی اردوگاه کار اجباری در سر بیروانم، بلکه روزی یک میلان کوندرا بشوم! و این آرزو خود، جراتی برایم داده بود که جاودانگی را هم بخوانم و در حدود دوازده سال پیش آنرا خوانده بودم.

وجود عباراتی در مجموعه ی "عشق دموکراتیک" که از 6-7 سال پیش، دست به نوشتن آن برده ام، امروز حیرتم را با دیدن دوباره ی عبارت "آگنس کیست؟" دوچندان کرد و فهمیدم که خود من گویی از کتابهای کوندرا برآمده ام:

"در آستانه ی شروع هزاره ی سوم پس از میلاد مسیح، وسوسه ای عظیم افکارم را مجذوب کرده است. مریم من، که نه تنها چشمانش که تمامی وجودش از دود سیگارم ساخته شده است، درمقابل چشمانم می خرامد....

...مریم من در لحظه ای کوتاه از دود سیگارم سرشته شد. بسان حوا که از دنده ی چپ آدم! "



متن

برای همین است که آدم ها و شخصیت های میلان کوندرا که بقول خودش، "امکانات خود او هستند" اکثرا از بطن یک اتفاق بوجود می آیند و شرح زندگی شان همان یک اتفاق است. رمانهای میلان کوندرا، شخصیت اصلی ندارند و آنهایی که نویسنده، شرح حالشان را بسط و گسترش داده است، آنهایی هستند که در گذشته های دورتر، اتفاق مولودشان افتاده است. بعنوان مثال در "بار هستی" مادر "ترز" فقط به این خاطر وارد رمان شده است که مضمون اصلی ترزا "مادر" است و گر نه فقیر یا ثروتمند بودن پدر "توما" یا رنگ چهره اش، فاقد اهمیت است و برای راه یافتن به هستی ترزا یا توما، باید اندیشه و احساسات شخصیت آنان را دریافت.

شاید تا همین لحظه روشن شده باشد که نگارنده ی این سطور چرا از یادآوری اتفاقات مهم زندگی اش وفاش سازی اندیشه های فمینیستی خود در ابتدای معرفی میلان کوندرا استفاده کرد.

ترجیح خود کوندرا همواره این بوده است که زندگی نامه ای نداشته باشد و همانند "گوستاو فلور" اعتقادش این است که رمان نویس باید در پس اثر خود ناپدید شود. او می گوید: "رمان نویس خانه ی زندگی اش را ویران می کند تا با سنگ ها، خانه ی رمان خود را بسازد." او فکر می کند که زندگی نامه اش نه تنها کمکی به درک افکار و احساساتش نمی کند، بلکه به شکل و ماهیت آثارش آسیب می رساند.

چرا کوندرا با کافکا قابل مقایسه است؟ آیا فقط برای اینکه هر دو "چک" بودند؟! کافکا نخستین رمان نویسی است که موضوع پایان زندگی خصوصی آدم ها را اعلام می کند. بطوریکه مداخله ی ناگهانی یک قدرت، سرنوشت انسانها را

به یک وضعیت و حالت و یا یک پرونده ی سرگردان در میان ماشین آلات دیوان سالاری درمی آورد و ژوزف بک تا زمان اعدامش نمی داند که چرا محاکمه ای بر علیه او تشکیل و تکمیل می شود.

خود کوندرا نوشته است: "هیچ کس اهمیتی به کافکای هنرمند نمی دهد، یعنی کافکایی که ما را با زیبایی شناسی گیج کننده اش به زحمت می اندازد؛ چرا که ترجیح می دهیم کافکا را بصورت همجوشی تجربه و اثر ببینیم، کافکایی که رابطه ای ناراحت با پدرش داشت و نمی دانست با زنان چگونه رفتار کند."

"گابریل آنان" منقد مجله ی "new York review of books" می گوید: "کتاب جاودانگی از فلسفه، تاریخ، تاریخ فرهنگ، ادبیات، زیبایی شناسی، سیاست، نشانه شناسی، نظریه هایی درباره ی زمان و تصادف و... سخن می گوید." و کارلوس فوننتس نویسنده ی نامدار مکزیک، میلان کوندرا را یکی از متفکران بزرگ قرن می نامد.

میلان کوندرا در اول آوریل 1929 در شهر برنو Brno مرکز ایالت مراوی Moravie متولد شد. پدرش نوازنده ی برجسته ی پیانو بود و میلان هم آرزو داشت که یک موسیقیدان شود. هرچند او بعدها به شعر و سینما هم روی آورد، پیانیست جوان، علاقه و استعداد موسیقی اش را هیچگاه ترک نگفت. چیزی که در بسیاری از آثارش منعکس است.

اشغال موطن کوندرا بوسیله ی آلمان نازی، او را چنان تحت تاثیر قرار می دهد که در هفده سالگی به حزب کمونیست می گراید و فعالیت های سیاسی کمونیستی اش او را طوری می رقصاند که از دانشکده ی سینما سربرمی آورد. مجموعه های شعر کوندرا بر هنر سوسیالیستی دولتی می تازد و او که بخاطر نوآوری در اندیشه و استقلال رای در سال 1950، از حزب اخراج شده بود و یک سالی مثل کارگری ساده کار می کرد، از سال 1958 که کوندرا آن را سال پوست اندازی خود می داند، به نویسندگی ناول های کوتاه روی می آورد و شعر را هم کنار می گذارد. چراکه مانند شاعران حرفه ای نمی تواند در مجامع رسمی در خدمت ادبیات دولتی، شعر خوانی کند.

اولین رمان او که مایه ی مقبولیت جهانی وی نیز هست، "شوخی" است. رمانی که "آراگون" آن را یکی از بزرگترین رمان های قرن معرفی کرده است. در این رمان، "لودویک" شخصیت اصلی رمان، دانشجوی جوانی است که به علت مسخره کردن ارزشهای نظام حاکم از دانشگاه و حزب اخراج می شود. کوندرا در این رمان نوری تند بر زندگی مردم تحت حاکمیت یک نظام توتالیتزر، تابانده است و تجارب و احساسات آنان را به صراحت باز می نمایاند. کاری که در "عشق های خنده دار" با مهارت بیشتری از عهده اش بر میآید. معهذاً شوخی، سالها بعد در 1967 در فرانسه انتشار یافته است.

در "عشق های خنده دار" قهرمانان داستان های کوتاه در برابر خواننده عریان ظاهر می شوند. اما نویسنده در عین محبت و بدون پیش داوری، این کار را انجام داده است. شخصیت های این ناول ها بصورت رقت انگیز و در عین حال مسخره ای، از شناخت واقعی یکدیگر و خلق رابطه ی عاطفی عاجزند. احساسات آنان سطحی و دروغین است و این سوداگری ها که عشق هم نامیده می شوند، از تمامی جنبه های تکامل بخش عشق خالی هستند و حقا که عشق های مضحک نام گرفته اند.

کمی پیش از بهار پراگ در سال 1968 که به بهار 88 ایران بی شباهت نبود، در دوره ی موسوم به استالین زدایی، در مراسم افتتاحیه ی کنگره ی پرهیاوی نویسندهگان چک در سال 1967، کوندرا در سخنرانی خود به نام "در مورد

ویژگی و خاصیت مبهم ملت" به فضای خفقان فرهنگی می‌تازد، براهمیت آزادی فرهنگی اصرار می‌ورزد و اهمیت تجربه‌ی تاریخی را برای فرهنگ چک در تقاطع مسیرهای قرن بیستم، خاطر نشان می‌کند.

دومین رمان کوندرا پس از دوران شوم هجوم روس‌ها در 21 اوت 1968 در زمانی به اتمام می‌رسد که تلاش‌های اصلاحی و امیدهای "انسانی کردن" انقلاب به اضمحلال رسیده‌اند، گویی خود مردم هم پی برده بودند که لحظه‌ی آزادی کوتاه خواهد بود و سه چاپ شوخی به سرعت و با تیراژی بسیار بالا چاپ شده و هرچاپ ظرف چند روز به فروش رفته بود. اما درحالی که تانک‌های روسیه در خیابان‌های پراگ کشیک می‌دادند، هنوز ظن و انعکاس‌های مه 1968 به گوش می‌رسیدند. بنابراین، بهار پراگ به اشغال چکسلواکی توسط نیروهای شوروی سابق می‌انجامد و عرصه بر میلان کوندرا که در ابتدا در مقابل ترک وطن مقاومت می‌کند، تنگ‌تر می‌شود. کتاب‌هایش را ممنوع می‌کنند و اوسرانجام در سال 1975 به فرانسه مهاجرت می‌کند.

کوندرا، هنوز در حوزه‌ی رمان و ادبیات در فرانسه می‌نویسد و سخن می‌گوید. رمان والس خداحافظی اش در سال 1978 در ایتالیا جایزه گرفته است و همینطور "خنده و فراموشی" اولین کتاب نوشته شده‌ی وی در تبعید، در آمریکا برنده جایزه شده است و...

باید خواند و دید که چرا "تامینا" در "خنده و فراموشی" می‌خواهد نامه‌های دوران عاشقی اش را جمع‌آوری کند؟! و اینکه اینها چه ربطی به بهار پراگ و چکسلواکی قبل از آن دارند؟!!

"بار هستی" در سال 1984 کوندرا را بعنوان یکی از بزرگترین رمان‌نویسان معاصر بر سر زبانها می‌اندازد و "هنررمان" به سال 1986 آخرین اثر اومی باشد و آن را به زبان فرانسه نوشته است. همه این نوشته‌های او در ایران هم بوسیله‌ی مترجمین و رزیده‌ای از جمله دکتر پرویز همایون پورکه از نزدیک هم با کوندرا آشناست، ترجمه شده‌اند و در اکثر کتابفروشی‌ها، قابل دسترس هستند. حتی از رمانهای شوخی و بار هستی فیلم‌های جالبی هم ساخته شده‌اند. با وجود همه اینها، کوندرا از اینکه غرب در طول سالهای جنگ سرد در تلاش بود که از او تصویر یک نویسنده‌ی سیاسی ضد کمونیست را نشان بدهد، راضی نبود. اومی گوید:

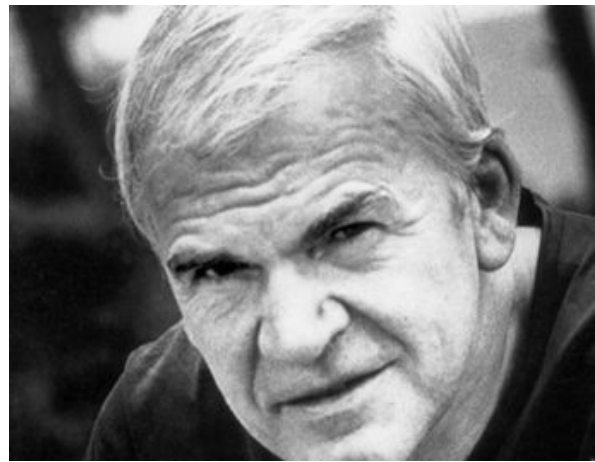
"به شیوه‌ی ساده‌انگارانه و سیاسی به آثارم نگاه می‌کنند. احساس کردم که همه، چه راست و چه چپ، آثارم را به منزله‌ی سندی سیاسی می‌خوانند. عصبانی بودم و احساس رنجیدگی می‌کردم... اگر کسی از پراگ یا ورشو بیاید، روزنامه‌نگاران بیفکر فوراً او را بعنوان نویسنده‌ی سیاسی طبقه‌بندی می‌کنند. اثر او را، نه منتقدان ادبی، بلکه روزنامه‌نگاران تفسیر می‌کنند... هر آنچه در کتاب به نظر خودم مهم است نادیده می‌گیرند. چنین برداشتی فقط یک جنبه‌ی را می‌بیند: رد رژیم کمونیستی را. این بدان معنا نیست که من رژیم‌های کمونیستی را دوست دارم؛ من از آنها متنفرم، اما در مقام یک شهروند؛ در قالب یک نویسنده، آنچه می‌گویم به منظور رد رژیم نیست. فلور از جامعه‌ی بورژوازی متنفر بود. اما اگر مادام بواری را فقط رديه‌ای بر بورژوازی بدانید، کتاب را به طرز وحشتناکی بد فهمیده‌اید...

...گفتم آنچه در درون جوامع توتالیتر اتفاق می‌افتد، فضاحت‌های سیاسی نیست، بلکه فضاحت‌های مردم شناختی است. سوال برای من اینگونه مطرح بود که قابلیت‌های انسان تا چه حد است؟ همه از دیوان‌سالاری نظام کمونیستی، از

گولاک ها، محاکمات سیاسی و تصفیه های استالینی حرف می زنند و همه ی اینها را بعنوان فصاحت های سیاسی مطرح می کنند و این حقیقت آشکارا به فراموشی می سپارند که نظام سیاسی نمی تواند کاری فراتر از قابلیت های مردمان انجام دهد: اگر انسان توانایی کشتن نداشت، هیچ رژیم سیاسی نمی توانست جنگ راه بیاندازد... اما انسان می تواند بکشد، از این جهت همیشه درپس مسئله سیاسی، مسئله مردم شناختی - مسئله حدود قابلیت های انسان وجود دارد. " کوندر را به ضعف های انسان محکوم به زیستن در جامعه فاقد آزادی به دیده ی ترحم می نگرد: «ما همواره در برابر نیروی قویتر، ضعیف هستیم...»

پایان

88 /9/19



منابع

1. کوندر- میلان: کلاه کلمنتیس- ترجمه احمد میر علایی- انتشارات دماوند
2. کوندر- میلان: کتاب خنده و فراموشی- ترجمه فروغ پوریآوری- انتشارات روشنگران
3. کوندر- میلان: عشق های خنده دار- ترجمه فروغ پوریآوری- انتشارات روشنگران
4. کوندر- میلان: شوخی- ترجمه فروغ پوریآوری- انتشارات روشنگران
5. کوندر- میلان: جاودانگی- ترجمه حشمت الله کامرانی- نشر فاخته
6. کوندر- میلان: هنررمان- ترجمه دکتر پرویز همایون پور- نشر قطره
7. کوندر- میلان: وصایای تحریف شده- ترجمه کاوه باسمنجی- انتشارات روشنگران
8. کوندر- میلان: بار هستی- ترجمه دکتر پرویز همایون پور- نشر گفتار
9. کواتیک- و تسلاو: دنیای داستانی میلان کوندر- ترجمه عیسی سلیمانی- نشر نگینما